

اعاده دادرسی با تاکید بر امر کیفری

دکتر عبدالرسول دیانی استادیار دانشگاه آزاد واحد تهران-مرکز و وکیل پایه یک دادگستری

مقدمه :

یکی از طرق فوق‌العاده تجدیدنظرخواهی، توسل به شیوه اعاده دادرسی است. موارد اعاده دادرسی در امر مدنی در مواد ۴۲۶ به بعد آئین دادرسی مدنی و موارد اعاده دادرسی در امر کیفری در مواد ۲۷۲ به بعد آیین دادرسی کیفری آمده است.

بحث ما در این مقاله مختصر، امکان اعاده دادرسی در موارد صدور حکم بدوی بر مبنای اقرار باطل و شهادت کذب می‌باشد. یعنی اینکه بدانیم در جایی که حکم دادگاه بر یکی از این دو مبنا صادر شده، آیا قابل اعاده دادرسی هست یا خیر و به کدامین استناد؟

سؤال دوم اینکه مرجع اعاده دادرسی در امر کیفری و مدنی را مشخص کنیم.

سؤال سوم که مهمترین سؤال می‌باشد، این است که چه کسی در امر کیفری حق اعاده دادرسی را دارد؟ محکوم‌علیه، شاکی، یا دادستان؟ این سه سؤال را در سه بخش به بررسی می‌گیریم.

بخش اول - امکان اعاده دادرسی

بحث امکان اعاده دادرسی در موارد صدور حکم بر مبنای اقرار باطل و شهادت کذب را در دو قسمت جداگانه به بررسی می‌گیریم :

فصل اول - امکان اعاده دادرسی در مورد صدور حکم بر مبنای اقرار کذب ممکن است حکمی بر مبنای اقرار کذب صادر شده باشد اقرار کذب یعنی اقرار باطل و اقراری که شرایط اساسی صحت خود را فاقد است مثلاً اقرار مبتنی بر اشتباه موضوعی یا حکمی، یا غلط^۱ بوده یا در شیوه اخذ آن اعمال

^۱ - دیانی دکتر عبدالرسول، اقرار مبتنی بر غلط ، ماهنامه دادرسی شماره ۳۸ ص ۱۳

اکراه^۲ شده باشد و بر مبنای آن رایبی دایر بر محکومیت کسی صادر و اعتبار امر مختوم را هم پیدا کرده باشد آنگاه بر قاضی کذب اقرار معلوم شود یا اصحاب دعوی مستند به باطل بودن چنین اقراری، بخواهند حکم صادره را نقض نمایند. بدیهی است بار اثبات بطلان اقرار بر عهده مدعی بطلان است هر چند از نحوه تقریر ماده ۱۲۷۷ (ق.م.) چنین برآید که به صرف ادعای مقرر مبنی بر فاسد بودن اقرار یا مبتنی بر اشتباه بودن، ادعای وی پذیرفته می‌شود. البته در پایان ماده ۱۲۷۷ (ق.م.) تصریح شده: «لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده، مضر به اقرار نیست». ممکن است کذب اقرار آن نه با انکار مقرر بلکه پس از بررسی‌های قضایی نزد قاضی احراز شود. بدیهی است در این صورت، نیز وفق ماده ۱۲۷۶ (ق.م.)، آن اقرار اثری نخواهد داشت.

در این ماده اشاره نشده که تا چه زمانی از نظر مراحل دادرسی اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شد، امکان ترتیب اثر به اقرار از آن گرفته می‌شود. شکی نیست که چنانچه در جریان دادرسی کذب اقرار محقق شد، به آن اقرار نمی‌توان ترتیب اثر داد و باید از عداد دلائل خارج شود. همچنین بدیهی است چنانچه امکان تجدیدنظرخواهی و یا واخواهی برای رای مبتنی بر اقرار باطل وجود داشته باشد، از این طرق حکم تصحیح می‌شود ولی مشکل اساسی در جایی مطرح می‌گردد که حکمی بر مبنای اقرار باطل داده شود و اعتبار امر مختوم را پیدا کرده و طرق عادی تجدیدنظرخواهی وجود نداشته باشد. در اینجا سئوال اینست که آیا به طرق فوق‌العاده تجدیدنظرخواهی می‌توان تمسک جست که حکم صادره مبتنی بر اقرار باطل را نقض کرد؟ اگر بعد از اجرای حکم بطلان اقرار معلوم شود، چطور؟ موضوع را در امور کیفری و مدنی بطور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف- امکان اعاده دادرسی در امور مدنی

^۲ - دیانی، دکتر عبدالرسول، اقرار مبتنی بر شکنجه، ماهنامه دادرسی شماره ۳۲ ص ۲۳

در امور مدنی شاید بتوان مستند به بندهای ۵ یا ۶ و یا حتی ۷ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م.) حکم صادره بر مبنای اقرار باطل را مشمول اعاده دادرسی دانست. اگر مثلاً طرف مقابل (مقرّله) در استنباط از مفاد اقرار مبنای حکم برای قاضی، مرتکب حيله و تقلبی شده باشد و معنای مغایر با اقرار را برای قاضی جلوه داده باشد یا مقرّله، مقر را برای اقرار، تطمیع و یا تهدید کرده باشد، می‌توان وفق بند ۵ ماده ۴۲۶ مورد را از مواد اعاده دادرسی دانست. همچنین چه بسا بتوان مستند به بند ۶ همین ماده از سند تفسیر موسع نمود، «جعلی بودن» را نیز به «مخدوش بودن» تفسیر کرد. اما مشکلی که بروز می‌کند این است که قواعد مربوط به اعاده دادرسی جزء قواعد استثنایی هستند باید تفسیر مضیق شوند. البته، چنانچه مفاد اقرار در ضمن سندی آمده باشد و سند مزبور از جهت طرح دعوی جعل مادی و یا معنوی یا انکار و تردید (در صورتی که سند عادی باشد) در معرض خدشه قرار گیرد، طبعاً می‌توان به استناد این بند مورد را از موارد اعاده دادرسی دانست. ولی از آنجایی که اقرار باطل صریحاً در بین موارد نیامده، امکان اعاده دادرسی بعید به نظر می‌رسد. بند ۷ ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م.) ناظر به اسناد و مدارک جدید و البته مکتوم از نظر قاضی است نه مدارکی که قبلاً لحاظ شده و مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، امکان اعاده دادرسی بر اساس شقوق ماده ۴۲۶ (ق.آ.د.م.) خیلی دشوار و ناممکن می‌نماید. ممکن است گفته شود با استناد به تبصره ۵ ماده ۱۸ (ق.ا.ت.د.ع.و.ا.) امکان تقاضای اعاده دادرسی در شعبه تشخیص دیوان عالی کشور وجود دارد ولی این تبصره نیز ناظر به تبصره ۲ همان ماده است که مهلت یک‌ماهه را پس از ابلاغ رای پیش‌بینی نموده است. مفهوم مخالف آن این است که در خارج از این مهلت، امکان اعاده دادرسی از شعبه تشخیص وجود ندارد. لذا راهی جز مراجعه به هیات نظارت و پیگیری قوه قضاییه باقی نمی‌ماند رییس قوه با استفاده از اختیارات ویژه خود وفق ماده ۳۳ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعاده دادرسی را بپذیرد و موضوع را به

یکی از شعب دیگر تشخیص ارجاع دهد. البته موارد خلاف بیّن شرع، محدود به مهلت فوق نیستند و این امر در پاراگراف سوم تبصره ۲ ماده ۱۸ آمده است. ولی مشکل عمده این است که موارد «خلاف بیّن» بجز آنچه در تبصره یک ماده ۱۸ آمده، بدرستی منقح و روشن نشده‌اند و اساساً آیا می‌توان تصور نمود که قضات مراحل قبل - که بعضاً خود از تحصیل کرده‌های حوزه‌های علمیه هستند - حکمی را صادر کنند که آنچنان خلاف بیّن شرع باشد که قضات شعبه تشخیص بخواهند طریق ناصواب را به سبیل حق هدایت و جلوی باطل را بگیرند؟ یعنی اگر هم از این موارد هست، اگر در امور حکمی باشد، ناظر به موارد بسیار محدودی است که حکم شرع ابهام اجمال دارد و مجال تفسیرهای مختلف بازگذاشته شده است. مثلاً یکی فروش مال مرهونه توسط راهن را باطل بدانند، دیگری غیر نافذ و سومی با حفظ حقوق مرتهن صحیح تلقی نماید. و اگر ناظر به امور موضوعی باشد، که باید ناظر به همان مواردی باشد که دلیل اثباتی را مخدوش می‌سازد و عمدتاً در مواد مربوط به اعاده دادرسی آمده‌اند. به هر حال، به نظر می‌رسد باید قانونگذار در این مورد نص صریحی را تدوین نماید زیرا مواد موجود ناظر به مقصود نیستند و امنیت قضایی را نمی‌توان در مسلخ اجتهاد فقهای شعبه تشخیص دیوان عالی کشور قربانی نمود.

ب- امکان اعاده دادرسی در امور کیفری

در امور کیفری نیز باید به دقت مورد را بررسی نمود. فرض کنیم کسی بر مبنای شبهه موضوعی اقرار به سرقت نموده باشد. مثلاً اقرار به دزدیدن مقداری طلا و جواهرات به این گمان از حد نصاب دزدی بیشتر است، نموده و حکم نیز بر مبنای اقرار صادر و بعداً معلوم شود طلا و جواهرات همگی تقلبی هستند و کل آنها به حد نصاب سرقت نمی‌رسند و این مطلب که موجب فساد اقرار می‌شود، بعد از صدور حکم و اعتبار یافتن آن از نظر قضیه محکوم بها، کشف شود.

در اینجا برای امکان اعاده دادرسی، باید شقوق ماده ۲۷۲ (ق.آ.د.ک.) را مورد بررسی قرار داد. در این ماده، «جعلی بودن سند» و یا «خلاف واقع بودن شهادت» از اسباب اعاده دادرسی دانسته شده ولی «کذب بودن اقرار» از آن اسباب قلمداد نشده است. به نظر می‌رسد هر چند در قواعد مربوط به اعاده دادرسی باید قاعده تفسیر مضیق را معمول داشت ولی از آنجا که این قاعده با قاعده مهمتر دیگری بنام قاعده «تفسیر به نفع متهم» بر خورد می‌کند و قاعده اخیر مقدم است، باید به استناد بند ۵ ماده فوق، اعاده دادرسی را ممکن دانست. یعنی هر واقعه جدیدی که موجبات اثبات بی‌گناهی متهم را فراهم آورد، می‌تواند از اسباب اعاده دادرسی تلقی گردد. ولی به هر حال، با استناد به تبصره ۵ ماده ۱۸ (ق.ا.ق.ت.د.ع.و.ا.) امکان اعاده دادرسی از شعبه تشخیص دیوان عالی کشور نیز وجود دارد؛ البته، با این محدودیت که باید درخواست مربوطه در مهلت یک‌ماهه مندرج در تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون فوق تقدیم گردد. اما چنانکه ذکر شد، هر چند موارد خلاف بین شرع بودن، مفهومی مبهم و نارسا است و ممکن است دست قاضی را هم در موارد شبهات موضوعی و مربوط به اثبات و هم در موارد شبهات حکمی از جهت انطباق با شرع، باز گذارد و مانع اعتبار امر مختوم برای کلیه آراء صادره شود.

فصل دوم

امکان اعاده دادرسی در مورد صدور حکم بر مبنای شهادت کذب ماده ۱۳۱۹ (ق.م.) فرض رجوع شاهد از شهادت یا خلاف واقع بودن شهادت را پیش‌بینی نموده، بیان می‌دارد در چنین موردی به شهادت ترتیب اثر داده نمی‌شود. سؤال مطرح این است که چگونه به این شهادت ترتیب اثر داده نمی‌شود؟

شکی نیست که چنانچه در مرحله بدوی هنوز حکمی صادر نشده، یا بعد از صدور حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر کذب آن ثابت شود، می‌توان به استناد بند «ب» ماده ۳۴۸ (آ.د.م.) حکم بدوی را نقض نمود. ولی سؤال مطرح این است که آیا بعد از اعتبار یافتن حکم از نظر امر مختوم، امکان نقض چنین حکمی وجود دارد یا خیر؟

بعضی از اساتید امکان اعاده دادرسی را در چنین موردی به طور مطلق رد کرده‌اند^۳ اما عده‌ای دیگر از شباهت مورد خلاف واقع بودن شهادت با فرض مجعول بودن سند، امکان اعاده دادرسی را محتمل دانسته‌اند.^۴

به نظر می‌رسد هر چند حکم این مورد در آئین دادرسی مدنی به طور صریح بیان نشده، ولی ماده ۴۲۶ این قانون یکی از جهات اعاده دادرسی را استناد دادگاه به اسنادی که پس از صدور حکم، جعلی بودن آنها اثبات شود، دانسته لذا با تفسیر موسّع از مفهوم «اسناد» بکار رفته در این ماده، می‌توان حکم مبتنی بر شهادت کذب را نیز مشمول قواعد مربوط به اعاده دادرسی دانست.

۱ - امامی، دکتر حسن، حقوق مدنی، ج ۶، ص. ۲۰۵

۲ - کاتوزیان، دکتر ناصر، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، ص ۷۹۷

در امور کیفری فرض خلاف واقع بودن شهادت گواهان به صراحت در بند ۴ ماده ۲۷۲ (قانون آ.د.ک.) پیش‌بینی شده است مثل امور مدنی، قانون ابهام و اجمال ندارد.

بخش دوم - مرجع صالح برای اعاده دادرسی

با توجه به اینکه در برخی فروض بخصوص در امور کیفری، مرجع صالح برای اعاده دادرسی بدرستی روشن نشده، لازم می‌دانیم در این خصوص نسبت به امور کیفری و مدنی، بطور جداگانه بررسی نماییم.

در امور مدنی وفق ماده ۴۳۳ (ق.آ.د.م.) قاعده کلی این است که مرجع صادر کننده حکم قطعی، حق رسیدگی به دعوای اعاده دادرسی را دارد. مثلاً اگر حکمی در مرحله بدوی صادر شده و در مهلت بیست روزه از آن تجدیدنظر خواهی شده و در این مرحله قطعی شده باشد، طبعاً دادگاه صالح برای رسیدگی به اعاده دادرسی، همان دادگاه تجدید نظر استان خواهد بود. اما اگر در مرحله بدوی قطعی شده باشد، همان دادگاه بدوی صالح به رسیدگی خواهد بود. در مورد اعاده دادرسی طاری نیز ماده فوق دادگاهی را صالح دانسته که حکم در آنجا به عنوان دلیل ابراز شده است. اگر در این ماده عبارت «برای اولین بار» اضافه می‌شد، بهتر بود زیرا ممکن است در دو مرحله حکمی علیه فرد ابراز شود، هم در دادگاه بدوی و هم در دادگاه تجدید نظر. لذا دادگاه صالح برای اعاده دادرسی طاری در مثال فوق دادگاه بدوی است نه دادگاه تجدیدنظر زیرا حکم مورد استناد برای اولین بار در دادگاه بدوی مورد استناد قرار گرفته است.

اما اگر حکمی در مرحله رسیدگی فرجامی قطعیت یافته باشد، نیز باید قائل شد به اینکه مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور خواهد بود. این امر در مورد آرای که قابلیت فرجام‌خواهی را بطور معمول مثل طلاق دارند، صادق است اما در مورد احکامی که در مرحله تجدید نظر

قطعی می‌شوند، اگر به هر دلیل از حکم صادره در شعبه تشخیص دیوان عالی کشور اعاده دادرسی شد و حکم مزبور نقض و نسبت به آن رای قطعی صادر گردید، مرجعی برای اعاده دادرسی، وفق تبصره ۴ ماده ۱۸ (ق.ا.ت.د.ع.و.ا.) وجود ندارد مگر اینکه علت اعاده دادرسی را وفق تبصره ۲ این ماده، مستند به خلاف بین بدانیم.

ولی در امور کیفری، تنها مرجع صالح برای اعاده دادرسی وفق ماده ۱۸ (ق.ا.ت.د.ع.و.ا.)، و ماده ۲۷۴ (ق.آ.د.ک.)، شعبه تشخیص دیوان عالی کشور است. بدیهی است در مواردی که رای مشمول اعتبار امر مختوم نشده و مثلاً بدلیل اجمال دلیل و یا عدم کفایت آن، قرار موقوفی تعقیب صادر شده، طرح دعوی مجدد از همان شعبه یا شعبه دیگر ایرادی ندارد و لذا اساساً مشکل اعتبار امر مختوم بروز نمی‌نماید. مشکل در جاهایی بروز می‌کند که رایی در قالب حکم مثل حکم برائت یا محکومیت صادر و قطعیت نیز یافته باشد.

بعد از اینکه موارد اعاده دادرسی را شناختیم و مرجع صالح برای اعاده دادرسی را دانستیم باید به سؤال سوم پردازیم که چه کسی حق اعاده دادرسی را دارد.

بخش سوم - محق برای تفاضای اعاده دادرسی

باید شخص محق برای اعاده دادرسی را شناخت زیرا گفته شده قانون این حق را برای شاکی دعوی کیفری به رسمیت نشناخته است.

در امور مدنی هر کدام از مدعی یا مدعی علیه مراحل قبلی حق اعاده دادرسی دارند اما در موارد کیفری وفق تبصره ۵ ماده ۱۸ (ق.ا.ت.د.ع.و.ا.) مصوب سال ۱۳۸۱ یا در اجرای بند ۴ ماده ۲۷۲ (آ.د.ک.) محکوم علیه، دادستان و یا رئیس حوزه قضایی حق اعاده دادرسی را دارند. حصر مندرج در این ماده امکان اعاده دادرسی را از شاکی و یا متضرر از جرم سلب می‌نماید این تفسیر هر چند وفق قواعد مربوط به تفسیر درست است ولی با حقوق شاکی در مواردی که جرم واجد دو جنبه باشد و یا با شکایت شاکی خصوصی شروع شود، کاملاً در تعارض

است و لذا غیر عادلانه به نظر می‌رسد. بنابراین، باید تفسیر ما از محکوم‌علیه در ماده ۲۷۳ (آ.د.ک.) یا تبصره ۵ ماده ۲۰ (ق.ا.ق.ت.د.ع.و.ا.)، شخصی باشد که در مورد وی حکمی صادر شده باشد، حال چه در نقش شاکی باشد چه در نقش متهم. البته، مشکل عمده پذیرش این نظر آن است که قواعد مربوط به اعاده دادرسی به دلیل استثنایی بودن، باید تفسیر مضیق شوند. به هر حال، معلوم نیست چرا امکان تجدیدنظرخواهی برای شاکی خصوصی وجود دارد، ولی امکان اعاده دادرسی برای وی با مشکل مواجه می‌شود. البته، رای وحدت رویه شماره ۶۱۳-۱۳۷۵/۱۰/۱۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور در خصوص تفسیر ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب منسوخ، محکوم‌علیه را فردی دانسته بود که در مورد وی حکمی صادر شده باشد و در واژه محکوم علیه خصوصیتی نیست و شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده باشد نیز می‌شود. حال سؤال اینست که آیا این رای می‌تواند مبین ماده ۲۷۳ قانون آئین دادرسی کیفری و یا تبصره ۵ ماده ۲۰ (ق.ا.ق.ت.د.ع.و.ا.) باشد یا خیر به نظر ما این قابلیت را دارد زیرا دقیقاً مورد ان مشابه ماده ۳۱ می‌باشد و نوع استدلال و مورد آن دقیقاً منطبق با دو ماده فوق الذکر است. امید است قضا‌زدایی و زندان‌زدایی که شعار آقایان و فقهای به مستند قضا نشسته، سر از تشویق مجرمین به ارتکاب جرم در نیاورد.